

چشم اندازهای جهانی در سال ۲۰۰۴

این سند از طرف «کمیته برای بین الملل مارکسیستی» **The Committee for a Marxist International** برای تصویب در کنگره سراسری آن در تابستان سال ۲۰۰۴ ارائه داده شده است. بحث تدارکاتی این سند در جلسه هیئت اجرایی این سازمان بین المللی اواخر ژانویه ۲۰۰۴ با شرکت نمایندگانی بیش از ۲۰ کشور جهان (کشورهای آمریکایی لاتین؛ اروپایی و خاور میانه)؛ صورت گرفت. هیئت نمایندگی اتحادیه سوسیالیست های انقلابی ایران نیز به عنوان ناظر در این کنفرانس شرکت داشت. به علت اهمیت سند؛ متن انگلیسی آن در چند بخش توسط سارا قاضی ترجمه شده و در اختیار خوانندگان سایت کارگر سوسیالیست قرار می گیرد.

۱- چشم اندازهای جهانی در سال ۲۰۰۴ (پیش نویس)

۲- کل تاریخ روندی است که در آن تضادها آرام آرام انباشت میشود، تا اینکه آنها به مرحله بحرانی میرسند؛ مرحله ای که در آن کمیت به کیفیت تغییر کند. وظیفه روش دیالکتیکی این است که زمان فرارسیدن این مراحل بحرانی را مشخص کند. در طول یک یا دو دهه اخیر تمام تضادها در مقیاس جهانی انباشت شده است. اکنون ما نتیجه آن را میبینیم. هرگز در تاریخ ما شاهد این گونه تشنجات عظیم در کلیه سطوح نبوده ایم: اقتصادی، اجتماعی، دیپلماتیکی و سیاسی. هرگز تضادهای نظام سرمایه داری در هیچ بخش جهان به این روشنی بارز نشده است.

۳- کل وضعیت در مقیاس جهانی شباهت دارد به مرحله بحرانی در علم فیزیک، جایی که ذرات تحت نوسانات عجیب و غریب قرار میگیرند. این امر مشکلات خاصی را برای چشم اندازها ایجاد میکند؛ چشم اندازهایی که در دوره قبل بیشتر قابل پیش بینی بود. همان اندازه که جریان حرکت مایع نسبتاً به راحتی قابل پیش بینی است، پیش بینی پیامد یک طوفان مشکل است. به همین ترتیب، وضعیت جهان که در واقع بر لبه هرج و مرج قرار دارد، میتواند همه گونه اتفاق غیر منتظره ای را هم برای طبقه حاکم دارد و هم برای مارکسیست ها تولید کند.

۴- در فیزیک مرحله بحران را میتوان با یک آزمایش ساده بیان کرد. در این مرحله که افزایش یک شن کوچک به تپه ای از ماسه، باعث ریزش آن میشود. در مرحله بحرانی هر گونه عامل اتفاقی ای میتواند باعث بحران جدی گردد. در فیزیک مدرن به این، «سیستم بی توازن» میگویند. این عبارت، وضعیت موجود را در مقیاس جهانی خیلی خوب تعریف میکند. این در حقیقت خصلت نهادین دوره تاریخی است که ما داریم میگذرانیم. این در تجزیه و تحلیل ما امری تعیین کننده است - و نه بر پایه این یا آن موضوع. فرا تر رفتن از تک تک مسائل بلاواسطه و مقطعی و پرداختن به روندهای تاریخی عمیق تر امری ضروری است.

۵- در برخی از دوره های تاریخی بخصوص به نظر میرسد که هیچ اتفاقی چندانی نمیافتد. مدت زیادی پس از جنگ جهانی دوم، نظام سرمایه داری موفق شد تا تعادلی نسبی و موقت ایجاد نماید. تقسیم جهان بین روسیه استالینیستی مقتدر و امپریالیزم آمریکا باعث منجمد شدن روابط بین المللی برای یک دوره کامل تاریخی گشت. همزمان، یک دوره طولانی رونق سرمایه داری، حداقل در کشورهای پیشرفته، سبب کاهش تنش بین طبقاتی شد. برای چند دهه، موضوع انقلاب از برنامه کار خارج گشت. اگر چه در این زمان ما شاهد انقلاب ماه مه سال ۱۹۶۸ در فرانسه بودیم، اما حالا، کل این روند برعکس شده است.

۶- البته منظور در اینجا در رابطه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته مانند کشورهای اروپایی، ژاپن و ایالات متحده آمریکا است. برای دو سوم از جمعیت جهان که در کشورهای توسعه نیافته زندگی میکردند، هیچ فضای نفس کشیدنی وجود نداشت. این دوره، دوره شورش ها، جنگ ها، انقلابات و ضد انقلابات پی در پی بود. اما در کشورهای پیشرفته سرمایه داری وضع اینگونه بود. در این کشورها برای مدت های طولانی تضادها و تنش ها مانند آتش زیر خاکستر بود. طبقه کارگر بوسیله نیروی منفعل کننده کنترل میشد. اما در حال حاضر تمام آن تعادل های قدیم از بین رفته. نیروهای پنهانی در راه جا انداختن خود میباشد.

۷- ماهیت عمده وضعیت جهان چیست؟ دقیقاً همان از هم پاشیده شدن ثبات قدیم است؛ قطع قاهرانه تعادل قدیم در همه جای جهان است. در عوض، ما به هر جا که مینگریم بی ثباتی و قابلیت انفجار عظیم و غیر مترقبه ای را در همه سطوح ملاحظه میکنیم. از ۱۹۴۵ تا کنون، دوران فعلی از بی ثبات ترین دوره ها بشمار میاید. به جای شکوفایی، وجود کار برای همه و ثروت و فراوانی، ما شاهد بحران، رشد بیکاری و کاهش استاندارد زندگی هستیم، حتی در ثروتمندترین کشورهای جهان. شکاف بین ثروتمندان و فقرا دائماً در حال افزایش است. قدرت اقتصادی در کف تعداد کمتر و کمتری متراکم میشود.

۸- قاطعیت های گذشته، «رویای آمریکایی»، احساس مسئولیت در ساختن فردایی بهتر از امروز، همان طور که امروز بهتر از دیروز بود، جملگی از بین رفته و فراموش شده اند. در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، نسل حاضر از سال ۱۹۴۵ تا کنون، اولین نسلی است که استاندارد و شرایط زندگیش بدتر از نسل پدر و مادریش میباشد. تنش و بی ثباتی در روابط بین طبقات در حال افزایش است، تا آن جایی که وضعیت واقعی، مهر خود را بر آگاهی توده ها زده است و صحنه برای انفجار در یک مبارزه طبقاتی در هر جایی از جهان مهیا میگردد. اینکه آگاهی توده ها همیشه یک قدم از رویدادها عقب است، یک حقیقت است، اما در یک لحظه انفجاری این آگاهی به رویدادها میرسد. این جوهر انقلاب است.

۹- تعادل قدیم نه تنها بین طبقات از بین رفته که حتی بین ملت ها هم دیگر وجود ندارد. از ۱۹۴۵ تا کنون، وضعیت جهان تا این حد مضطرب و توأم با هرج و مرج نبوده است. تنش در روابط میان قدرت ها دائماً در حال افزایش است و آرزو و آمال های ایالات متحده آمریکا برای استیلا بر همه جهان باعث ایجاد جنگ پس از جنگ میشود. در نتیجه جنگ عراق تنها یک اتفاق نیست، بلکه نشانه یک تمایل عمومی است. در خاور میانه و در مقیاس جهانی، برای وضعیت عمومی دارای کاربردهای گوناگون خود میباشد.

۱۰- ما مدت ها پیش این را توضیح دادیم. زمانی که سایر گرایشات بطور کلی بر اثر بی تفاوتی توده ها در سرگردانی غوطه ور بودند، ما گفتیم که در زیر این آرامش سطحی، تلخی، تنفر، بی طاقتی و سرگردانی بی سر و صدایی در حال انباشت است. منظور تروتسکی هم همین بود، وقتی از روند مولوکولی انقلاب سوسیالیستی حرف میزد. زمانی که وضعیت به مرحله بحرانی میرسد، تمایلی به طرف بی ثباتی و آشوب وجود دارد که با کوچکترین تغییری به حرکت در میاید.

۱۱- بی ثباتی ریشه در خود وضعیت دارد. بنابراین، تغییراتی که در وضعیت دیگری هیچ تأثیری نداشته و یا بی اهمیت است، در این وضعیت خاص باعث تحولات عمیق میگردد. ماهیت این تغییرات میتواند اقتصادی، سیاسی یا نظامی باشد، اما تأثیرات همیشه نامتناسب با علت ها است. افکار غیر دیالکتیکی همیشه به طور سطحی سوار بر رویدادها شده و بدون هیچ شکی بر وجود قانون گرایی عمیق تر بدنبال توضیحی در وجود این یا آن رویداد اتفاقی میگردد. مانند اعمال جورج بوش، دیوانگی بن لادن و نظیر اینها. این عوامل منفرد، بی شک نقش خود را بازی میکند، اما حقیقت این است که عامل اساسی تر در ماهیت نظام سرمایه داری نهفته است که در ابعاد جهانی در تقابل با محدودیت های خود قرار گرفته و تضاد ذاتی مالکیت خصوصی اش با دولت باعث از همپاشیدنش میشود.

۱۲- تضادهای بنیادی خود را به بهترین نحو ترسیمی در شرایط جنگی، مثل جنگ عراق و تسخیر افغانستان بیان میکنند. در این مورد ما ملاحظه میکنیم که چگونه یک رویداد نظامی فوراً یک سلسله عکس العمل های زنجیره ای را پدید میآورد که بوسیله نگارندگان این رویداد پیش بینی نشده است. حتی پیش از اینکه در عراق اولین تیرها شلیک گردد، تظاهرات عظیمی در لندن، واشنگتن، رم و مادرید انجام گرفت. در شهر لندن به تنهایی ۲ میلیون نفر برای تظاهرات آمدند و در اسپانیا ۶ میلیون بودند. این را چگونه میتوانیم توضیح دهیم؟ قطعاً ناشی از ورزیدگی سازماندهندگان این تظاهرات نبود، بخصوص که آنان خود، بیش از هر کس دیگری از ابعاد آن در تعجب بودند. تنها توضیح ممکن را میتوان در وجود یک نارضایتی عمیق و گسترده در میان توده ها یافت که منتظر فرصتی برای ابراز خود میگشتند.

۱۳- ماهیت تشنج زایی دوره کنونی اتفاقی نیست، بلکه صرفاً بیان این حقیقت است که نظام سرمایه داری در مقیاس جهانی پتانسیل تاریخی خود را به عنوان نیروی مترقی بودن از دست داده است. رشد نیروهای مولده که در بین سال های ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۴ به نتایج چشمگیری دست یافت، اکنون به خاطر محدودیت های مالکیت خصوصی و دولت عقب نگهداشته شده است. اینها اکنون موانعی هستند که بر سر راه پیشرفت بشریت قرار دارد. پیشرفت انسان در آینده، بستگی به توانایی او در برچیدن این سدهای غول آسا و پیاده کردن نظام اقتصادی عقلایی و هماهنگی بر پایه سوسیالیزم دارد.

۱۴- چرخش های ناگهانی و تند در ریشه این وضعیت نهفته است. اگر زمانی وجود داشته باشد که در آن مقطع روزمرگی غیر عملی و بی مورد باشد، این همان زمان است. در چنین دوره هایی انتظار غیرمنتظره ها را می رود. رویداد ۱۱ سپتامبر، نمونه ای از تغییرات ناگهانی و تند اجتناب ناپذیر بود. نتایج این عمل خاص، همان طوریکه پیش بینی میکردیم، واپسگرایانه بود. اما از طرف دیگر، باعث ایجاد نطفه های پیشرفت های انقلابی در آینده هم گردید. مانند پاندل ساعت سرعت به راست و چپ رفته و امکانات بزرگی را برای گرایش های انقلابی در مقیاس جهانی بوجود آورده است، بشرط اینکه ما آمادگی استفاده از این فرصت ها را داشته باشیم. اکنون فرصتی برای شک و تردید و صبر و انتظار نیست. ما باید آماده بوده و دیگران را هم آماده رویدادهایی که در پیش میتواند باشد، کنیم.

۱۵- اقتصاد جهانی

۱۶- لنین میگفت که سیاست یعنی اقتصاد متمرکز. بوالهوسی های اقتصاد جهانی، خود را در روانشناسی طبقات در جامعه بروز میدهد و آن در طبقه حاکم اول دیده میشود. خلق و خوی سخنگویان سرمایه از صد درصد خوشبینی به صد درصد افسردگی دائماً مانند پاندال ساعت در حال نوسان است. این تغییرات خلقی خود نشانه بی ثباتی عمومی است. در حال حاضر، بورژوازی و سخنگویان اقتصادیش با خوشبینی کامل در باره ترمیم قریب الوقوع در اقتصاد جهانی حرف میزنند. البته بی شک کمی ترمیم در اقتصاد جهانی در مقاطع خاصی صورت میگیرد، اما هرگز چیزی به عنوان آخرین بحران سرمایه داری وجود ندارد. تاریخ نشان میدهد که سرمایه داری همیشه میتواند خود را از توی عمیق ترین بحران هم بیرون بکشد و در نتیجه بر اثر آن، نظام از هم نمپاشد، بلکه میباید آن را با جنبش آگاهانه طبقه کارگر سرنگون کرد.

۱۷- اما بهر حال، در خوشبینی ای که بورژوازی اعلام میکند، خیالپردازی هم وجود دارد. آنها نمیتوانند این حقیقت را پنهان کنند که در دهه ۱۹۹۰ تمام خواب های خوشی که در مورد از بین بردن منحنی افت و خیز اقتصادی میدیدند، آب شد و در زمین فرو رفت و مانند یک بد مستی، کلافگی بعدش باقی ماند. در مقیاس جهانی نیروهای تولید در حال رشد نیستند، بلکه در حال ضربه دیدن و سقوط هستند. کلید هر نوع ترمیم، سود سرمایه است، ولی سود سرمایه در ایالات متحده آمریکا در سه ماه اول سال ۲۰۰۳ بنا بر گزارش «آمار ملی» فقط ۴٪ افزایش داشت.

۱۸- اگر رشدی هم که وجود دارد، تنها در یک کشور متمرکز است و آن ایالات متحده آمریکا است و حتی آن هم تنها در زمینه مصرف به چشم میخورد. حتی در آمریکا نیز که در سه ماهه سوم ۲۰۰۳ ترمیمی به چشم میخورد، باز هم عوامل فراوانی در مقابل آن وجود داشت. نشانه یک ترمیم قابل ملاحظه در زمینه سرمایه گذاری مولده که به عنوان موتور نیرو دهنده واقعی بتواند عمل کند، هنوز وجود ندارد. این، در ارتباط مستقیم با مسئله منافع و سود آوری است. سرمایه داران هر اسان در پی حفظ درصد سود سرمایه خود هستند، اما به خرج طبقه کارگر. «ترمیم» کنونی در آمریکا همراه با افزایش درصد بیکاری، کاهش مزیایا، بسته شدن کارخانه ها، بیکارسازی های گروهی، کاهش رشته های شغلی و از بین بردن برخی مشاغل بوده است. برای اکثریت بزرگی از آمریکایی ها هیچ یک از اینها نشانه رشد و شکوفایی اقتصادی بشمار نمیاید.

۱۹- برای اینکه بتوان موقعیت حقیقی امور را واقعاً لمس و درک کنیم، لازم است به یک تجزیه و تحلیل تاریخی متوسل شویم. امروزه بورژوازی حتی اگر سه درصد رشد (اقتصادی) داشته باشد، جشن میگیرد. در حالیکه از نظر تاریخی این نرخ رشد بسیار ناچیز است. برای این منظور بیا بید ارقامی که نرخ رشد ناخالص ملی را در

کشورهای پیشرفته سرمایه داری قبل از ۱۹۷۳ یعنی از اولین سال آغاز رکود اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، نشان می‌دهد، بررسی کنیم.

۲۰- ژاپن: ۱۴۶٪، کانادا: ۶۹٪، فرانسه: ۶۹٪، ایتالیا: ۵۸٪، آلمان غربی: ۵۴٪، آمریکا: ۴۸٪، سازمان همکاری های اقتصادی و پیشرفت: ۶۳٪

۲۱- این ارقام نشان می‌دهد که در دوران شکوفایی اقتصادی، رشد سالیانه سازمان همکاری های اقتصادی و پیشرفت (یعنی میزان ۶۳ درصد) در واقع دو برابر رشدی است که بورژوازی امروزه مدعی آن است و ژاپن از ۱۴۶٪ به ۱۴٪ تنزل کرده است.

۲۲- کافی است که این ارقام را با ارقام کنونی مقایسه کنیم. در سال ۲۰۰۲ آمریکا (که قرار بود به اصطلاح در راه ترمیم وضعیت اقتصادی باشد) فقط ۲/۵٪ افزایش داشت و کشورهای اتحاد اروپا (که پول رایجشان «اورو» است) به سختی ۰/۲٪ رشد نشان داده است. ژاپن قرار بود در آمار رسمی ۳٪ رشد کرده باشد، ولی (اگر ما پایین آوردن قیمت ها را در نظر بگیریم) رقم واقعی نرخ رشد در ژاپن منفی نشان می‌دهد. ارزش پول ژاپن هنوز در حال کاهش است و این مسئله بر روی نرخ سود تأثیر دارد. به هر حال، حتی همان ۳٪ هم برای ژاپن در مقایسه با گذشته بسیار بد است.

۲۳- تمام مقیاساتی که بورژوازی ژاپن تحت فشار از طرف واشنگتن اتخاذ کرده، در ایجاد تأثیر لازم شکست خورده است. این جواب خوبی است به کینزگراها در «جنبش کارگری» که اعتقاد دارند، برای بیرون آمدن از درون بحران اقتصادی میباید بازار مصرف را تشویق کرد. ژاپن در حقیقت در طول تقریباً یک دوره گذشته همین سیاست را دنبال کرد و در مقام مقایسه از سال ۱۹۴۵ به بعد، بزرگترین تبلیغات را برای این سیاست بکار برد. نتیجه چه شد؟ این شد که اقتصاد ژاپن نابود شد و اگر پیش از آن در سال ۲۰۰۰، سورپلاس بودجه ای برابر ۱/۴٪ داشت، بعد از اتخاذ این سیاست کسر بودجه ای حدود ۴/۶٪ در سال ۲۰۰۳ پیدا کرد. اوراق قرضه درازمدت نتیجه نداده و اقتصاد کشور به رکود کشیده شد.

۲۴- ژاپن دیگر نمیتواند حکم موتور نیروی اقتصاد جهانی باشد. رشد ناخالص ملی این کشور در سه ماهه اول سال ۲۰۰۳ تنها ۲/۶٪ بوده است و اگر ما کاهش ارزش ارز آن کشور را در نظر بگیریم، وضعیت ناچوری در جلوی ما قرار میگیرد. زیرا در این دوران ملاحظه میکنیم که قیمت ها ۳/۳٪ افت میکند تا اقتصاد ژاپن به ارقام واقعی تنزل یابد. تقلیل ارزش ین باز هم به اقتصاد ژاپن صدمه میزند، چون صادرات آن کشور کمتر از گذشته میتواند در بازار جهانی رقابت کند و در عین حال بازپرداخت بدهی های آن کشور را مشکل تر میسازد.

۲۵- بیمارگونه بودن اقتصاد جهانی را در گرایش جهانی در پایین آوردن قیمت ها میتوان دید. در شش ماه اول سال ۲۰۰۳، رقم واقعی رشد ناخالص ملی کشورهای G۷ فقط ۲٪ بود (۲٪ در سال). حتی این میزان از رشد هم به وسیله بازار مصرف آمریکا متوقف شد، چون این بازار سالانه ۳٪ افزایش رشد داشته است. این ۳٪ از ۱/۸٪ ژاپن و ۰/۸٪ آلمان بیشتر است. این رشد طی سه سال اخیر در کشورهای اتحاد اروپا حتی از ژاپن هم کمتر بوده است. قدرت خرید مردم ایتالیا و بلژیک یک بار دیگر باز هم پایین تر از قبل آمده است برای ایتالیا این نهمین سال و برای بلژیک دهمین سال است که به این ترتیب قدرت خرید مردم پایین میاید. در هلند قدرت خرید از سال ۱۹۵۸ تا کنون، اکنون در پایین ترین حد آن قرار دارد. پیش بینی وضع این رشد برای اتحاد اروپا ۰/۷۵ است. حقیقت این است که اتحاد اروپا بر لبه پرتگاه رکود اقتصادی قرار دارد.

ادامه دارد